

عبور میکرد و مدتی قبل از سر برداشتن نصف خلق از بستر راحت او بکار مشغول می شد و بسیاری از شبها از خانه بیرون آمده و به جستجوی گم شدگان و دستگیری افتادگان و دلجوئی و استمالت تیره روزان می پرداخت و با دست خویش جراحات بشری را مرهم می نهاد و می بست «

(ماری آن کلاف) مدت سه سال ادامه به خدمات عالیة خود داد ولی عاقبت در نتیجه ضعف مزاج مجبور شد دست از کاربرد دو وظایف سابق را بعهده دیگران واگذار نماید . ولی نخعی که او کاشته بود ریشه زده و بارور گردیده بود . در سال ۱۸۶۵ انجمن مذهبی پسران ریخته گرخانه های کلا سکو تشکیل گردید . بعد از شش سال تعداد پسران و دخترانی که در تحت ریاست و سرپرستی سیصد نفر ناصح و مشاور و متجاوز از دو بیست نفر از بزرگان و مردمان باتربیت به ۱۴۰۰۰ بالغ گردید . و متجاوز از سیصد نفر دیگر از مردمان بزرگ در نقاط مختلف شهر برای جوانان خطابه ها می خواندند و برای اعتلا و ترقی پایه زندگانی اجتماعی شان همه کار می کردند انجمن اطفال رابطه بین مدرسه یکشنبه و کلیسا واقع شده بود . اطفال از تربیت و تعالیم مذهبی و تربیت زمان و عصر خود مجانا استفاده می کردند قناعت و پرهیزکاری شعار آن موسسه بود بانك های يك شاهي و صرفه جوئی دایر گردید . سپس بتاسیس انجمن های موسیقی که منبع و منشأ قوت دیگری در شمار می آیند مبادرت نمودند .

هر روز عصر یکشنبه ضیافت شایانی ترتیب داده می شد و هیئت موسیقی بنواختن نغمات دلکش مشغول می شد . برای انصراف خاطر جوانان از بیکاری و عطالت و جهالت و نادانی و دوری از زندگانی شهری اقداماتی بعمل آمد . باستثنای معلمین عالی مقام که در رشته تعلیم دروس علمی مشغول اند کلیه معلمین و کارکنان دیگر مؤسسه داوطلبانه و از روی صمیمیت و عشق و علاقه کار می کنند در ایام تابستان پسران و دختران مدرسه با رؤسای خود متفقاً بگردش می روند عموما پارك (دوک آگیل) را گردشگاه خود قرار می دهند چه دوک مزبور رئیس افتخاری انجمن میباشد در همچو موقعی که اطفال با رؤسای خود بگردش آمده بودند برحسب اتفاق نگارنده هم در آنجا بودم من در آنجا از خدماتی که انجمن مزبور انجام داده آگاه شدم اگرچه آن انجمن هنوز با اسم انجمن جوانان کارخانه ریخته گری خوانده می شود ولی بسط پیدا کرده و انجمن بزرگی متشکل از کلیه طبقات پسران و دختران کارگر گردیده است . خدمات بزرگی که انجمن مزبور تا کنون انجام داده از عهده بیان خارج است . ای کاش هر شهری دارای این قبیل مؤسسات بود ! اکنون در اسکاتلند یعنی در شهرهای (گرینی آک) و (ادنبورگ) و «دوندی» و (ابردین) از مؤسسات آن انجمن تقلید نموده و نظیر آن مؤسساتی بوجود آوردند ولی منچستر ولیدز و برادفرد و شهر های یر جمعبیت شمالی انگلستان که مرکز کارخانجات مهم مملکت است چطور؟ اینگونه مؤسسات مخصوصا در شهرهای مزبور حائز اهمیت و فایده بسیاری باشد .

فصل یازدهم

نوع خواهی

علامت و نشان حقیقی اصالت و علوشان نوازش و ترحم آمیخته بابشاست و خوشروئی است .

شیکسپیر

ای برادر که در میان راه ضعف بر تو عارض میشود و از پای در میانی وای خواهر بیچاره که راست کرداران و عدالت پیشه‌کان از تو اجتناب و دوری میکنند قبل از آنکه دوره زندگانی ات سپری گردد و قوتت به آخر رسد روزی می رسد که دست توانائی بار سنگین ترا از دوشت برمی‌دارد .

منظومه لایف

چه ناله‌ها و ضجه‌هایی که از مردمان بیچاره در حال احتضار بلند می‌شود و ما نمی‌شنویم چه فریاد‌های حزینی از بیوه‌زنان و اطفال بی‌پدر بلند می‌شود که بگوش ما نمی‌رسد . بسا عارض و گونه‌هایی که از سرشک چشم‌تر و چه صورت‌هایی که از محنت ایام غبار غم گرفته و مانمی‌بینیم . ظلم و اعتساف رواج دارد . دست یغماگران زورمند است و هنوز هزاران اشخاص هستند که در قید غلامی و برده‌گی گرفتار اند در صورتیکه آسیب‌وزیانی از آنها بما نرسیده است .

(جان وول من)

مردم ایمان و عقیده غریبی به قوای جسدی دارند و آن را لازمه هدایت و راهنمایی و اصلاح و تهذیب و تربیت سایرین می‌شمرند .

قدرت و قوت يك چیز برهمنی و عیانی است و از تحقیق در علت و معلول قضایا صرف نظر می‌کند . اصرار طرق و آسان‌ترین طریقه حل مسائل و رفع مناقشات بدون آنکه حاجت با احتجاج و استدلال باشد اعمال قوه و قدرت است .

در نزد وحشی‌ها بهترین مرد آن شخصی است که سنگینترین ضربت را بر چیزی وارد کند یا هدف را بنوک سوار از هم بدراند و نشانه را خوبتر از همه بزند از این روی قوه و قدرت در نظر آنها محکمترین برهان و دلیل عقلانی و منطقی محسوب می‌شود .

ملل متمدن هم حتی ایمان و عقیده راسخی بقوه و قدرت داشته و در انصراف از این عقیده و ایمان متامل و مردود بوده‌اند . حتی در این اواخر اگر اتفاقاً بین مردمان شرافتمند نقاری روی میداد برای رفع آن مناقشه و تقار بدول (جنک‌ن‌بتن) متشبث میشدند . و دولت‌ها و حکومت‌ها نیز بدون استثنا در مقام رفع مناقشات و دعوای خود نسبت بمسائل بین‌المللی یا مملکتی مسلح می‌گردند و به آلات حرب توسل می‌جویند

در حقیقت لزوم و اهمیت قوه و قدرت در افکار ما چنان جای گرفته و در ذهن ما نقش بسته است که

تصور می‌کنیم اگر بشر قدرت خود را کنار گذارد و اعمال قوه را منسوخ کند و محبت و احسان و عدالت را نعم‌البدل و قایم مقام آن سازد و جای زور و نیرو را بخوبی و ملایمت بدهد قالب هیئت اجتماع عقلانی می‌گردد و ارکان جامعه متزلزل می‌شود .

چنگ در تاریخ پدیده با عزت و افتخار و فتح و پیروزی و جمیع الفاظ و معانی باطنی و کسبه آمیخته و یکرنگ شده است که جزء عمل و اسباب ترکیب‌کننده جامعه در آمده است .
معدنک در سرتاسر جهان اشخاصی هستند که در تاثیر و فایده سیاست جبریه و اعمال قدرت و زور خدشه و تامل می‌نمایند . اگر انسان برای دفع دشمن و منکوب نمودن رقیب خود بوسایل جبریه متوسل گردد و عنف و شدت بکار برد از عمل او قطعاً روح طغیان تولید می‌گردد و از گاهی بگاهی بصورت بغض و کینه و تنفر و شرارت و خبث و جنایت در میان جامعه منفجر می‌گردد . نتیجه این سیاست در هر دوره و در هر مملکتی حقیقه همین طور بوده است و تاریخ جهان تا درجه معتد بهی عبارت می‌اشد از تاریخ شکست و عجز قوه و نیروی جسدی .

آیا بشر عاقلتر میشود ؟ آیا ما بان مرحله رسیده و این نکته را بعد از تجربیات زیاد درک کرده ایم که اگر بخواهیم موجبات شادمانی و بهبودی هموعان خود را فراهم کنیم باید توسل بیک قوه عظیم تر و نیکوتری بجوئیم یعنی قوه ملایمت و نجات ؟

معاملاتی که باین طریق بامردم جریان داشته است هرگز و در هیچ موردی موجب مقاومت یا طغیان و خامت امور نگردیده است بلکه در هر موردی کارها بوفق دلخواه پایان رسیده و اشخاصی که مورد این سنخ معامله و رفتار واقع شده اند به خوبی کرائیده و از بدی دوری نموده اند . محبت بیک قوه ضابطه ای است هر کس در تحت نفوذ و تاثیر آن در آید بمقام برتری صعود میکند و متمدن می‌گردد محبت دلیل بوجود ایمان است و بدون ایمان هیچ یک از طرق و طرز های معامله در اصلاح و تهذیب و تربیت انسان فایده نخواهد داشت . محبت و مهربانی خصال و ماکات عالییه ای که در طبع انسان مخمر است در معرض تجلی می‌گذارد مقاومت و ابرام و سماجت را سلب و بغی و عناد را زایل و ابرخشم و غضب را از فک بر طرف می‌سازد و سخت ترین دلها را می‌گذارد .

مهربانی و محبت بر بدی غلبه میکند و نیکی را تقویت مینماید . دایر ذاین اصل و قانون را وسعت دهید و دامنه آنرا امتداد دهید بدرجه ای که ملل و نحل در میان آن واقع شوند همان نتیجه را از آن خواهید گرفت که از یک فرد میتوان گرفت . تمتعی که هیئت های اجتماعی تا کنون از برکت این خصات برده اند این است که اصول نیول از میان قوم و طایفه هادر ایالات منسوخ گردیده است . اگر این اصل را در همه جا تعمیم دهیم و بگذاریم در تمام مجاری زندگانی بشری جریان پیدا کند چنگ بین المللی نیز موقوف خواهد گردید . اگر چه این عقیده اکنون جزو فرضیات محال تصور می‌شود ولی در ادوار آتی چنگ در ردیف مخوف ترین جنایات محسوب خواهد گردید .

(ارسون) میگوید (محبت و جبهه و سیمای جدیدی باین دنیای فرنوت کهن سالی که ما و همچنین ملحمین و دشمنان ما در آن بسر برده اند میدهد و شراره آن دل ها را چنان گرم و بخود مجنوب مینماید که با سرعت عجیبی دیپلماسی و نخوت آمیز سیاسیون بر طرف و

زایل می گردد این کودک تا مسلح صفوف قشون و بحریه و خطوط دفاع را بر هم میزند و آتش جنگ را فرو می نشاند. محبت میخیزد و در جایی که نمیتواند راه برود و باندبیر و طرق نامحسوس و غیر قابل ادراک کارهایی را انجام میدهد که قوه و نیروی بشری از عهده انجام بر نمی آید محبت از خود اهرم و نقطه اتکا و قوه دارد. آیا در صبح یکی از ایام یائیز در میان جنگل قدم زده و هیچ تجربه کرده اید که قارچ یا نبات موسوم به چتر مار که از جمله نباتات سست و کم ریشه و جز يك گیاه نرم و لزجی بیش نیست چگونه با يك حرکات ملایم و غیر محسوس ولی منظم و پیوسته راه خود را در میان اراضی یخ بسته جنگل باز میکند و در نقطه ای قرار گرفته و قشرسخت و صابی که بر سر دارد نشان میدهد. این است علامت و نشانه قوت و نیروی مهربانی و ملایمت. محسنات این قانون و پرنسیپ را جماعات بشری در عمل کنار گذارده و خط بطلان بر آن کشیده اند. تاریخ نشان میدهد که یکی دوبار این پرنسیپ و اصل در مواقع مشهور و برجسته ای بموقع آزمایش و امتحان گذارده شده و نتیجه مطلوب و مستحسنی از آن تحصیل گردیده است تا عالم مسیحیت که عظمت آن معلوم و بر شد و ترقی فوق العاده آن آشکار است اگر چه امروزه ولی نام یکی از دوستان اران بشر را زنده نگاه داشته است.

ولی روزی خواهد آمد که عموم مردم دوستانداری یکدیگر خواهند شد و هر مصیبت و محنتی که پیش آید در مقابل آفتاب ممدلت و اشعه تابناک محبت محو و رایل خواهد شد»
در ایام پیشین مردم با مبروصان و مبتلایان با امراض دماغی و مقصرین محکوم باعمال شاقه و جنایتکاران بوضع مخوف و وحشت آوری رفتار میکردند و بازورد و قوت با آن بیچارگان معامله می نمودند مبتلایان به امراض دماغی و مردمان مختل الشعور را باغل و زنجیر بسته و مثل حیوانات وحشی آنها را در درون قفس جای میدادند مبروصان را از شهر ها تبعید نموده و بجاهای دور دست و خارج از محیط زندگانی بشر میراندند گو اینکه خود آن بیچارگان از جنس بشر بودند (۱)

(۱) (هن) شاعر شرح رقت آور ذیل را برای درج بیکی از روزنامه هافرستاد و بموجب مندرجات روز نامه لیمبورک کرلیکل در سال ۱۴۸۰ تمام مردم آلمان به تغنی و آوازه خوانی اشتغال داشتند و قصایدی را می خواندند که از کنیه قصاید و غزلیات دلکش سابق مطبوع تر و دلکش تر و خوش آهنگتر بود در تمام آلمان قصیده یا غزلی به آن بلاغت و مضمون و روح سابقه نداشت و تمام مردم از پیر تا برنا و بالاخص زنان از صبح تا شام با آهنگی دلکش اجنی شیرین و روحناز بتغنی آن مشغول بودند بطوریکه از هر کوی و برزن صدای جان بخش زنان و خوانندگان خوش آواز شنیده می شد. مصنف این قصاید منشی جوان مبروصی بود که بواسطه ابتلای به آن مرض میثوم در کنجی بحالت انزوا و پنهان از مردم دنیا بسر میبرد. البته شما خوانندگان عزیز میدانید که در قرون وسطی این ناخوشی تا اندازه وحشت آور و میثوم بود و چگونه تیره بختانی که باین درد چاره ناپذیر دچار میشدند از جامعه انسانی طرد و تبعید میگرددند و بداندانها اجازه داده می شد که بمردم نزدیک شوند گوئی آنها خود مردم نیستند یا از مردمی دور اند آن بیچارگان مانند اجساد و لاشه های زنده حیران و سرگردان بودند و از سرتاپا بیارچه ای سخت بسته و کلاهی مثل باشاق بر سرشان میگذاشتند و در دستشان زنجیری داده بودند معروف به زنک

غلامان یاروزن مجبور بودند که انقدر یارو بزنند تا از فرط خستگی از پا در آیند. جنایت کاران را بدون رعایت سن یا جنس در یکجا جمع می کردند تا زمانی که محاسن اروپا از جانبیان پر شد و در واقع محل مرکزی برای نهفتن و دفن کردن بیعدالتی و شرارت و جنایت گردید. جنایتکاران را مثل کادس هم میریختند.

چهارصد سال قبل جنایتکاران را بدست جراحان فلورانس و (پی سا) می سپردند که زنده زنده آنها را تشریح نمایند ولی اکنون حیوانات بی زبان جای آدمیان را برای تشریح گرفته است. (سن و ن سان دوپال) از دوستداران بشر و نوعخواهان طراز اول بود. پدرش برزگری بود در (لانگوداک) و میخواست او را واعظ کند و مخارج تحصیل او را از فروش گاو کار تامین نمود. یکی از دوستانش ماترک مختصری برای وی در (مارسی) گذارده و وصیت کرده بود که انرا بدو بدهند (سن و ن سان دوپال) برای وصول ارت بدانجا شتافت و از راه دریا بوطن خویش مراجعت نمود ولی در اثنای سفر کشتی که او در آن سوار بود بعد از محاربه سختی بدست ۳ نفر از دزدان بحری افریقائی افتاد.

(ون سان) در چنک تیر خورد و جراحت شدیدی برداشت عملجات و کارکنان کشتی را اغل و زنجیر نمودند و (ون سان) را نیز مغلولاً در جزء سایرین باسارت به تونس بردند و در آنجا او را در ردیف غلامان یاروزن در آوردند ولی چون (ون سان) بدرد بحریه نمی خورد و بیوسته مریض و ونجور بود او را به یک طبیب سیاه فروختند. در اواخر آن سال اربابش مرد و او را بیکی از زارعین (نیس) فروختند. (ون سان) ارباب دومی خود را باین مسیح دعوت نمود و او را در کیش مسیحیان در آورد اربابش بعد از قبول مسیحیت با او کر خود قرار گذارد که از آن شهر فرار کنند. در تعقیب تصمیم خود آنها متفقاً در یک قایق کوچک نشسته و در (آگ مرتس) واقعه در جنوب فرانسه فرود آمدند. چندی بعد از ورود بدان شهر (سن و ن سان) در زمره برادران

(لازاروس) که بوسیله آن دیگران را تحذیر نموده و نزدیک شدن خود را بدانوسیله اطلاع میدادند که مردم زود از سر راه آن ها کنار روند آن منشی بیچاره که از گویندگان و تصنیف سازان و هم از خوانندگان خوش قریحه و باذوق بود مثل سایر مبروصان بان درد مبتلا شده بود در عالم انزوا و بیچارگی در کنجی بسر میبرد و روزگاری را با ملالت و اندوه به پایان مبرسانید در این حال که او باین مصیبت و تیره روزی گرفتار بود

در تمام کشور آلمان از پیرو برنا و فقیر و غنی با بهجت و نشاط خاطر و با آهنگی ملایم و دلپذیر به تغنی و آوازه خوانی مشغول بودند و قصاید و غزلیات او را بان می نواختند. اغلب اوقات در عالم رؤیا و در موقعیکه سر بجیب تفکر فرو برده و در اندیشه ها و خیالات ملال خیز و ظلمانی مستغرق میشوم خیال می کنم منشی بیچاره روزنامه (لیم بورك کریکل) در نظرم مجسم شده است درحالی که چشمانش که از گرد محنت و مصیبت روزگار کدر و بی فروغ گردیده به من از زیر باشاق خود نظاره میکنند ولی در همان لحظه گوئی از نظرم ناپدید می شود و مانند انعکاس رؤیای شبانه محو میگردد. من هنوز طنین دلخراش زنک «لازاروس را می شنوم»

روم داخل شد . وظیفه این جماعت پرستاری مرضا در مریضخانه ها بود . از آنجا به پاریس رهسپار شد و همان مأموریت را در آنجا انجام داد . سپس بسمت مریبی در خانواده (کنت دو جواگنی) داخل شد . مبلغ جوان در آنجا منظره موحشی دید باین معنی که مردم را به یاروهای فایق رانی بسته و زنجیر یافت . آن بیچاره گان نیز بزرگان افریقائی از صبح تا شب جان می کنند و رنج می بردند .

(سن وان سان دوپال) طوری صمیمانه همت بخدمت و کمک آن ها گماشت که وقتی لوی سیزدهم از اعمال و افعال او آگاه شد او را بسمت موزعی صدقات در میان غلامان و پاروز نان بخشید . یکمرتبه اتفاقا جای خود را یکی از بیچارگان مصیبت کش و محروم از حقوق بشری داد و خود در جای اونسبت . محبوس مزبور از قید حبس آزاد شد و (ون سان) زنجیر او را برگردن نهاد و بکار او مشغول شد او در میان مقصرین زندگی می کرد و با خوراکی که برای محکومین و مقصرین معین شده بود می ساخت و گذران میکرد . ولی طولی نکشید قضیه کشف گردید و (ون سان) از حبس مستخلص گردید ولی جراحاتی که از اثر غل و زنجیر برداشته بود در تمام مدت عمر بر بدن او باقی ماند .

او را دومرتبه بکار سابق گماشتند و این بار از روی غیرت و اشتیاق تقدس آمیزی شروع بکار نمود بسیاری از محکومین و مقصرین را بتوبه و انابه دعوت نمود و چون خود مظهر صفات و ملکات عالیه بود مقصرین و غلامان محکوم باعمال شاقه نیز بدو تاسی نموده و از روی اوباصلاح و تنزیه خود پرداختند . باقی ایام عمرش خیلی روشن و معلوم است و اغلب از آن آگاه و مطلع اند باین معنی که (سن وان سان) پاریس مراجعت نمود و جمعیتی بنام (خواهران نیکوکار) تشکیل داد .

و بدان طریق بصدقه و دستگیری مظلومان پرداخت و میدانی برای احسان و نیکوکاری زنان باز کرد . در فرانسه و سایر ممالک خواهران نیکوکار در هر عمل نیک و خیر خواهانه ای در پیشایش دیگران قدم بر میداشتند مرضارا پرستاری مینمودند جوانان را تعالیم میدادند و اطفال متروک و بی کس را در دامان محبت خود می نشانند . خلاصه در هر عمل نیک و پسندیده ای سبقت بر سایرین می جستند ، چون بیاد اسارت خود می افتاد و آن ایام محنت و مصیبت زارا بیاد می آورد درصدد برآمد اعانه و جوهی که برای استخلاص اسرای افریقائی کافی باشد جمع آوری کند عاقبت اوسیله استخلاص هزار و دو بیست نفر غلام گردید . وقتی ماوای دزدان دریائی در الجزایر در نتیجه فعالیت جهازات متفق فرانسه و انگلستان در سال ۱۸۱۶ خراب و منهدم گردید بحیات جنایت آمیز دزدان بحری خاتمه داده شد

ما حکایاتی راجع بزندانها و سیاه چالها و غل و زنجیر هائی که اساوره و شوالیه ها در قلعه های خسود تهیه و تعبیه کرده بودند میشنویم ولی در مقابل دیوان داوری و محاکم عصر حاضر چه حکایاتی راجع به بینوائی و تیرد بختی و ظلم و تعدی گفته میشود و چه اوراقی مشحون از قضایای جاریه راجع بسیاه بختان باز میشود !

وقایع و سرگذشت بیچارگان و فقرای شهرهای بزرگ ما را از دفاتر و تاریخ وقایع سنوائی بخوانید . وقتی باحوال و اوضاع آنها آگاه شدید شما هم با (ژرمی تایلر) هم آهنگ شده و خواهید گفت « این رفتار خود بکنوع بی مروتی و بی انصافی است که در درجه دوم مظالم و بی رحمی مردمان وحشی محسوب

میشود و با جنبه ترحم مسیح فاصله بی پایانی دارد »

توجه مروت آمیز (جان هاوارد) قبل از همه چیز معطوف باصلاح و تجدید محبس ها گردید و التفات و توجه او باین امر بواسطه آن بود که خود تصادفاً دیدار آن گردید و همان ماجرا بر سر او رفت باین معنی که زهانی که توجه و علاقه مروت آمیز و در دنگ قسمتی از ممالک دنیا به لیزبن معارف گردیده و هنوز گرد و غبار شهر لیزبن بواسطه حدوث زلزله تاریخی نخواستند بود او بطرف انتقال عزیمت می نمود هنوز از سفری که در پیش داشت مسافتی نپیموده بود که کمتی حامل او در دست دزدان بگری فرانسوی گرفتار شد دزدان نسبت باو در حکمال قساوت و تندی رفتار نمودند چهل و هشت ساعت تمام نه لقمه ای نان و نه جرعه ای آب بدر ندادند . وقتی کشتی در (برست) فرود آمد دزدان او را نیز در سلك سایر اسرا بدرون قلمه بردند و در آنجا در حبس انداختند . زندانیان را در يك زندان کثیف انداختند و مدت زیادی غذا بدانها ندادند . عاقبت يك دان گاو برای آنها بدرون سیاه چال انداختند و آن بیچارگان از فرط گرسنگی مثل حیوانات سبع آن را یاده کرده و با جریدن و خائیدن آن را بزور از حلق خود فرو بردند محبوسین مدت يك هفته مردد همان گونه معاملات ظالمانه واقع شده بودند . آنها مجبور بودند در روی زمین نمناک سیاه چال بخوابند و تنها چیزی که آن ها را از آن رطوبت بلاخیز و متفن محفوظ می داشت مقداری کاه بود که بر سطح زمین ریخته بودند .

(هاوارد) بلاغریه آزاد گردید و بانگالستان مراجعت نمود بلکه او راحتی را بر خود حرام نمود تا وقتی موفق به آزاد کردن بسیاری از رفقای محبوس خویش گردید سپس باب مکاتبه را با سایر محبوسین قلاع باز نمود و از احوال آنها نیز آگاهی حاصل نمود و فهمید که گرفتاری و مصیبت و آفات روحی آنها حتی از مصیبتی که بر خودش وارد شده بود شدیدتر می باشد . تا آنوقت شاید تصور می کرد که اسارت بر او وعده قابل دیگری نماند و ناگوار بود ولی بعد فهمید که این قرعه بنام کلبه اسرا زده شده است .

وقتی بمقام شریف باولک (بافرد) تایل گردید . اول چیزی که جالب توجه وی را نمود اوضاع محبس های انگلستان بر دمقام شریفی باولک مزبور معمولاً يك مقام اقتضاری است که اسلاف او فقط برای تظاهر و تفرعن بتحصیل آن مقام مبادرت می نمودند . ولی در مورد (هاوارد) قضیه کاملاً بر عکس بود یعنی وقتی (هاوارد) به مقامی مندوب میشد اجرای وظایف مربوطه بان مقام را بر خود امری واجب میسرود .

(هاوارد) در محکمه جاوس میکرد و با کمال دقت به دعوی ها گوش میداد و وقتی محاکمات تمام میشد او محبس های مماو از جنایت کاران را سرکشی می نمود و باین نتیجه از رفتار و حشویه و شنیه مجرمین آگاهی حاصل نمود .

مشاهدات او در محبس ماموریت و رسالت آتیه او را در رفتارش محسوس نمود . اوضاع محبس ها انگلستان و هم چنین محابس سایر ممالک وحشت آور و مخوف بود زیرا محبوسین را از یکدیگر جدا نمی کردند و طبقه بندی نمی نمودند . چه اشخاصی که بی تقصیر بودند باین تکب خطای کوچکی شده بودند و چه اشخاصی که بارتکاب جنایات و خطای زشت محکوم بحبس گردیده بودند در يك زندان میزیستند بطوری که محبس های عمومی خود مرکز جنایات گردید . يك شخص

گرسنه که قرص نانی میدزدید باقطاع الطريق یا قائل محشور میگردد و خود را با آنها در يك درجه و پاره می یافت . شخص مدیون و قلب زن یا سند ساز دستبرد زن و دزدان اموال جزئی و آدم کش ، دختر بی شرف و زن فاحشه همه باهم در یکجا میزیستند . قسم ناحق ، فحش و فحشیت و کفر گفتن و بی احترامی به قدسات کردن اینها همه در محبس رایج و حکم فرما بود از پرستش و عبادت و اجرای مراسم مذهبی خبری نبود در محبس ها اهریمن سلطنت می نمود .

«هاوارد» تصورات و مشاهدات خود را راجع به رفتار محبوسین بشرح ذیل بیان میکند «شخصی که بحکم قضا و هیئت منصفه بی تقصیر اعلام میشد و کسی که قضای اعظام و جنات و سیمای جنایت و تقصیر در او نمی یافت و کسی که مورد مخالفت و عناد مدعی و قاضی واقع نمیشد بعد از آنکه چندین ماه در حبس می ماند دوباره بحبس افکنده میشد و در آنجا من ماند تا وقتی بتواند بمافی زندانبان یا بنشی محکمه و امثال او بدهد» علاوه بر این اشاره میکند که بعضی از طلبکاران سنگین دل که بعضی اوقات بدکاران خود را به عبارات هراس انگیزی از قبیل (اگر طلب مرا ندی آنقدر در حبس بمانی که بگندی) تهدید و تخویف می کردند فی الحقیقه تهدید شان تحقق پیدا می کرد زیرا محبوسین فی الحقیقه در حبس می گنبدند چه آن بیچارگان از سر تا پا در کفایت و نجاست غرق میشدند و بمرض مهیب مالاریا دچار گردیدند و در بدنشان چرك و فساد می نشست و رفته رفته می گنبدند .

(هاوارد) حساب کرده بود که بمقداد و شماره اشخاصی که سردار جان میدادند عددی هم در معرض سرما و رطوبت و ناخوشی های گوناگون و گرسنگی واقع شده و می مردند

حقوق زندانبان و قراقران محبس از وجوه عمومی داده نمی شد مقصرینی که تبرئه میشدند و رهائی می یافتند میبایستی تقاضای آنها را تامین نمایند . اول قدمی که هاوارد برای اصلاح محبس برداشت این بود که بمحاکم صالح مراجعه امر را مراجعه داد و تقاضا کرد حقوقی برای زندانبانان و متصدیان محبس برقرار نمایند . از او سابقه خراستند او هم در حدود یافتن سابقه برآمد . همان روز بر اسب خود سوار شده و بتك و دو افتاد بلکه جانی پیدا کند که بمتصدیان محبس حقوق بدهند و در سرتاسر آن باوك گردش کرد و از دور و نزدیک چو با شد بلکه سابقه ای پیدا کنند ولی جانی نیافت که به زندانبانان حقوق منظم و صحیحی بدهند ولی در عرض هر جا رفت دید بدبختی و سیاه روزی مانده این مطالبی هم جار را فرا گرفته است

مشاهده آن احوال او را مصمم نمود که تمام همت خود را بمصرف و اصلاح بجهت محبوسان انگلستان و دنیا بدارد قفسر (گلاوسستر) را در بدترین و مخرفترین وضعیت دید زیرا قفسر را محبس قرار داده بودند قفسر هنوز دارای يك دیوان عمومی بوده برای کلیه محبوسین اعم از مرد یا زن . جایگاه اشخاص مقررن پنجره نداشت . اطاق خواب مرد های مقصر و جنایت کار مسدود و تاریك بود . در میان محبوسین تب شدیدی طاری شده بود که بسیاری از آنها را هلاك ساخت . زندانبانان حقوق و مقرری نداشتند . مدیونین مقرری معینی نداشتند . در شهر (الی) منزلگاه زندانبانان هم از سایر جاها بهتر نبود . در آنجا محبوسین را با زنجیر از پشت بسه زمین می بستند که نتوانند فرار کنند . علاوه بر آن چند مایه آهن نیز بر کمر آنها انداخته و يك طوق آهنین خار دار دور گردنشان می بستند .

در شهر (نروبیج) سیاه چال ها و زندان ها را زیر زمین بنا می کردند و سالی مقداری کاه معادل يك (کینیا) مستمری بانها می دادند . زندان بان نه تنها دارای حقوق نبود بلکه سالی چهل لیره به معاون حکومت تقدیم می نمود که مقامش محفوظ بماند ! و با اخذ قلع و جرمه معاش خود را تهیه مینمود .

(هاوارد) بسائقه الهام و ماموریت آسمانی خود پیوسته شهر ها و دهکده ها را سرکشی مینمود و پیوسته در حرکت بود . فکر اصلاح وضعیت محبوسین او را سخت مشغول نمود و مثل یکی از احساسات و امیال طبیعی و ذاتی در افکار او رسوخ نمود . نه زحمت نه مخاطره و نه تالمت و عذابهای جسمی او را از سیر و حرکت یا کناف و اطراف انگلستان منحرف نمیکرد پیوسته از شهر های انگلستان عبور می کرد و فقط مقصودش آن بود که اسرار نادانسته و مجهول محبسها و سیاه چالهای آن ممالک را افشا نماید و زندگانی نهرت آور و رفقت انگیز مشتی از مظلومان راعیان سازد و پرده از روی کارها بردارد . در بعضی موارد به اشخاصی که برای مبلغ قایلی در زندان افتاده بودند کمک می کرد و بوسیله پرداخت قروضشان آن ها را از قید حبس بیرون می آورد و بعضی اوقات اشخاصی را که بی تصویر بچنگال دژخیمان افتاده بودند نجات می داد .

در پایان سفر اکتشافی او مجاس مبعوثان تصمیم نمود کمیته ای برای تحقیقات و تعیین حقیقت امر تشکیل دهد .

(هاوارد) در کمیته مزبور حضور بهم رساند و با دداشتهای مفصل و دطول خود را تقدیم اعضای کمیته نمود . در جریان مطالعات و تحقیقات یکی از اعضای کمیته از دقت و وسعت اطلاعات او متحیر شده و از او استعلام نمود که بخرج کی مسافرت کرده و آن همه اطلاعات را از کجا و بچه وسیله بدست آورده است .

هیئت مقننه در پایان اظهارات او از او امتنان نمودند و طرق پیشنهادی او را تعقیب کرد و بموقع عمل گذاردند . در سال ۱۷۷۴ یعنی سال بعد از شروع او بکار لوایح قانونی تهیه و تصویب گردید که بموجب آن حقوق مرتبی برای دستاویجیان و زندانبانان مقرر گردید و اخذ وجوه بهر عنوانی از محبوسین موقوف شد و نیز مقرر شد که محبوسین را پس از قطعی شدن برائت و عدم تقصیرشان فوراً خلاص کنند . و نیز قوانینی برای تمظیف و تهویه و سفید کردن محبسها و بنای دارالشفاهای برای معالجه محبوسین وضع گردید . در موقع تصویب لوایح مزبور (هاوارد) در بستر آرمیده و باصلاح و تقویت مزاج خود پرداخته بود ولی بمجرد آنکه اندکی بهبودی در مزاج او پیدا شد و خستگی وضعی که در نتیجه کار زیاد و رنج فراوان بر او عارض شده بود مرتفع گردید از جای برخاست و مجدداً بسرکشی محبسها و تحقیق از اینکه آیا قوانین موضوعه بطرز مقتضی بموقع اجرا گذارده شد یا نه پرداخت .

وقتی کار خود را در انگلستان پایان رساند به اسکاتلند و ایرلند رهسپار گردید و محبسهای آن دو ممالک را نیز مورد تفتیش قرار داده اوضاع محبس های آن دو کشور نیز از وضعیات زندان ها و سیاه چالهای انگلستان یای کمی نداشت و بهمان درجه مخوف و دهشتناک بود (هاوارد) نتیجه تحقیقات خود را انتشار داد و مثل سابق بمقصود خویش نایل گردید . سپس بسایر ممالک اروپا عزیمت نمود تا

تحقیقاتی نیز در اوضاع محبس‌ها و محل سکونت و زندگانی محبوسین بعمل آورد. در یادیس درب محبس باستیل را بروی وی نگشودند. سایر محبس‌های فرانسه با آنکه وضع خوبی نداشتند ولی به مراتب بهتر از محبس‌های انگلستان بودند. وقتی اولیاء امور مطلع شدند که (هاوارد) مشغول تحقیقات از اوضاع محبس باستیل میباشد و از این و آن پرسش‌هایی میکند امر به توقیف و حبس او دادند ولی (هاوارد) از نیت آنها آگاه شد و فرار کرد و انتقام خود را باطبع و انتشار مشروحی از محبس‌های دولتی که با زحمات و اشکالات زیاد به تحصیل و ترجمه آن موفق گردید گرفت.

از آن پس (هاوارد) عازم بلژیک و هلند و آلمان گردید. و در هر جا مشاهده و مسموعات خود را یادداشت نمود و اطلاعات وسیعی که ماحصل و نتیجه مشقات و زحمات فراوان او بود تحصیل کرد. بعد از مراجعت بانگلستان و سرکشی به محبس‌ها و تحقیق از اینکه اصلاحات اوریشه دوامدار و کاملاً بموقع اجرا گذارده شده است بسویس عزیمت نمود که ناموریت آسمانی خود را در آنجا نیز انجام دهد. انتظام و دیسپلین محبس‌ها را در آنجا برقرار یافت چه محبوسین را در آن مملکت به کار وادار می‌کردند و درآمد و دسترنجشان را به صرف تقابل و کاستن مالیات‌هایی می‌رساندند که برای حفظ و نگاهداری محبس‌ها وضع شده بود.

بعد از سه سال صرف وقت و تحمل رنج و زحمت و طی سیزده هزار مایل مسافت همت خستگی‌ناپذیر (هاوارد) ویرایه طبع و انتشار کتاب معروف و مهشوم «ارضاع محابس» بر انگیزت. این کتاب با شور و هیجان عظیمی تالیف گردید و دوبار مجلس مبعوثان از وی تحقیقات دیگری نمود تا آنچه لازمه اصلاح و تجدید محبس‌ها باشد بجای آرند و هر اقدام و عمل دیگری که موجب اصلاح احوال محبوسین گردد بموقع اجرا گذارند. در آمستردام دارالتعمیری دیده بود در جزء پیشنهاداتی که به مجلس داد یکی هم تاسیس دارالتعمیر بود ولی برای آنکه اطلاعات او از طرز و اسلوب کار مؤسسه مزبور تکمیل شود مجدداً با آمستردام عزیمت نمود و از هلند به پروس رفت و از میان قشرون دو دشمن (اطریش و پروس) که در مقابل یکدیگر صف آرائی کرده بودند عبور کرد و چند مدت در (وین) اقامت نمود و بعد به ایتالی رفت. در شهر روم پایتخت ایتالی در صدد برآمد که از اوضاع سیاه چال‌هایی که برای مجرمین و مقصرین منشی (انگلیسیون) ساخته شده بود اطلاعاتی کسب کند بنابراین تقاضا نمود اجازه دخول بدو دهند ولی در محبس‌های مزبور مانند محبس باستیل بروی وی نگشودند لیکن درب سایر محبس‌ها را بروی وی باز گذاردند. سپس از راه فرانسه بعد از طی چهار هزار و شش صد میل بوطن خود عودت نمود. در هر جا ورود می‌نمود با مسرت او را استقبال می‌کردند. او صدقات و مبرات را سخاوتمندانه در میان محتاجان و فقیران تقسیم می‌نمود ولی از این مهمتر این بود که توجه‌انوده ارباب بصیرت و متفکرین و اتفاق کنندگان را با اهمیت و لزوم اصلاح محبس‌ها معطوف ساخت (هاوارد) راحتی را بر خود حرام نکرد و بود باز محبس‌های بریطانیای کبیر را مورد تفتیش و تجسس قرارداد و این بار هم هفت هزار میل راه طی کرد عاقبت بروی معلوم شد که زحمات گذشته او بهدر نرفته و تا درجه‌ای مفید و سودمند واقع شده است.

چه خرابیهایی فحش و سوء رفتار و بی‌اهوسی‌هایی که سابق مشاهده کرده بود از بین

رفته و کمتر اثری از آنها مانده بود. محبس‌ها نظیف‌تر و سالم‌تر و با اصول صحیحی نزدیک‌تر و منظم‌تر گردیده بود. (هاوارد) اقدام بیک مسافرت دیگری بخارجه نمود تا آنکه بر خزینة اطلاعات و معلومات خویش بیافزاید محابس ممالک جنوبی اروپا را دیده بود حالا مصمم شد که بدین محبس های روسیه برود. از آنرو تنها و پیاده قدم بشهر پترزبورغ گذارد ولی پامیس او را شناخت و از او دعوت نمودند که بشرف ملاقات ملکه کاترین نایل گردد لیکن او در کمال احترام و ترقیر بعرض علیسا حضرت ملکه رساند که قصداً از عزیمت بروسیه تشرف بحضور پادشاهان و دیدن قصور و آرامگاه های ملکه‌ها نبوده (هاوارد) اضافه نمود که من برای سرکشی و دیدن مسکن و دادای تیرد بختیان و مامن اسرا و زندانیان به روسیه آمدم و میخواهم محبس ها و سیاد چالها را بینم نه کاخ رفیع و قصر بساطت امپراطور و ملکه را.

(هاوارد) بانکاء قدرت اخلاقی و قوت اراده خود رفت که ببیند چگونه اسرا و محبوسین را با تازیانه و قنوط تنبیه میکنند

اتفاقاً در آن دقیقه مرد وزنی را برای تنبیه از محبس بیرون آورده بودند. شصت ضربه تازیانه بمرد و بیست و پنج ضربه بزنی زدند.

(هاوارد) میگردد « چندروز بعد آن زن را باحالتی فکاروریشان دیدم ولی آنرد را دیگر ندیدم »

(هاوارد) از جلاد تحقیقاتی راجع بان شخص نمود تا ببیند چه بر سر او آورده اند. میگوبد باین طریق

از او پرسش نمودم.

« آیا در مدت قلیلی میتوانید بضرر شلاق کسی رابکشید؟ » جوابداد آری پرسیدم « چه قدر

وقت لازم است؟ » در پاسخ گفت « در ظرف يك الی دو روز » پرسیدم « آیا تاکنون کسی رازیر شلاق کشته ای؟ » جوابداد آری پرسیدم « آیا در این اواخر چنین اتفاقی بدست شما افتاده است؟ » گفت :

« آری ! آخرین شخصی که در زیر شلاق من افتاد از صدمه ای که بدورسید مرد »

سؤال کردم « چگونه و بچه ترتیب ضربات شلاق را بر بدن شخصی که قصد قتلش را دارید

وارد می کنید؟ » گفت :

« یکی دو ضربات به پهلویش می زنم که مقداری گوشت از بدنش بردارد » پرسیدم « آیا بشما

دستور مخصوصی میرسد که مبادرت باین عمل کنید! » گفت آری نه دستور و امر مخصوصی صادر نشود من از طرف خود جرات اقدام بقتل کسی را ندارم »

(هاوارد) بدان وسیله کاملاً از ترتیب دیوان داوری و طرز اجرای عدل روسیه آگاه و

سر روس ها را در معرض افتنا گذارد که میگفتند و بخود می بالیدند که در مملکت روسیه تنبیه و شکنجه های سخت موقوف شده است.

هاوارد از مسکو خبر داد که در ظرف یکسال قریب هفتاد هزار نفر افراد جدید قشون و بحریه در

مریضخانه های روسیه تلف شدند. چون هاوارد يك مرد دقیق و محل و ترق و اطمینان بوده و

جز حقیقت چیزی بر زبان نرانده بنا بر این استماع این خبر هولناک و مشثوم بغض و نفرت ما را نسبت به جنک و استبداد برمی انگیزد. (هاوارد) از راه لهستان، روس، هانور و هالاند اطریش به

وطن خود مراجعت نمود و در سال ۱۷۸۳ از راه اسپانی و پرتغال بهمان قصد سفری در پیش گرفت

و نتیجه مشاهدات خود را در رساله دیگری برشته تحریر آورد و ضمیمه دیگری بر کتاب بزرگ خود افزود. از موقعی که (هاوارد) همت به خدمت خاق گماشته و دنباله کار پرمشقت و مجتهدی را در پیش گرفته و به سیر در آفتاب و انفس و کسب مهارت و اطلاعات هم خود را مصروف نموده بود تا کنون دوازده سال سپری شده مسافتی را که برای دیدن محبس های قصبات و شهر های مهم اروپا پیموده بالغ بر چهل و دو هزار میل بود و برای استخلاص محبوسین و معالجه مرضا و اعانت بیگنان خرج کرد معادل سی هزار لیره انگلیسی بوده. معذک بکار خود خاتمه نداد چه بعد از آنکه دوازده سال عمر خورد را در غربت بسر برده و هنوز از رنج سفر دمی نیاسوده سفر دیگری در پیش گرفت و تصمیم نمود به مالکی رود که طاعون در آنها شیوع یافته است بلکه چاره و علاجی برای این ناخوشی مخوف پیدا کند. و منظورش این بود که اول از ماری به فرانسه برود. در دسامبر ۱۷۸۵ پاریس عزیمت نمود.

فرانسوی ها هنوز فراموش نگردد بودند که (هاوارد) رساله ای در موضوع باسقیل نگاشته بود. بدین واسطه او را از دخول در خاک فرانسه جلوگیری کردند. ولی او متنگراً داخل پاریس شد در همان شب اول ورود پاریس برآین او آمده و او را از خواب بیدار کرد. فکری بیخاطرش آمد که چند لحظه آنها را از سر خورد واکند و در آن حین برخاسته لباس بر تن کرده و از آن خانه بیرون رفت و بطرف ماری و هسپار گردید: در ماری با کسب اجازه داخل دارالمجذومین گردید و اطلاعات لازمه را کسب کرد.

در آن زمان از من طاعون نشسته شیوع یافته بود هاوارد در کشتی نشست و از آن جا رخت بر بست. سپس این نوع عموماً با حمیت و مصمم و جدی در یک کشتی آلوده بوباننشسته و به آدریاتیک روانه شد تا آنکه نود و نهم فرانسوی در آنجا مبتلا به تب شدیدی شد و چهل روز در اداره قرنطینه ای کس و تنها ماند و با درد و محنت دمساز گردید عاقبت شفا یافت و با انگلستان عزیمت نمود.

(هاوارد) بسر کشتی املاک خود پرداخت و برای فقرای آن سامان دونه وزاد و توشه ای تهیه نمود و بالاخره از دیستان مسکین و فقیر خود جدا شد چنانکه پدر از پسر جدا میشود.

او دیگر سفری در پیش نداشت. این آخرین سفرش بود. حالا دیگر مصمم گردید که دامنه تحقیقات خود را در موضوع طاعون بسط دهد از این رو در سال ۱۷۸۹ از راه هاند و آلمان و روسیه بقصد عزیمت به ترکیه و مصر و ممالک اسلامی در افریقای شمالی رهسپار گردید. ولی فقط تا حدود پرسیون در روسیه ترانست مسافرت خود را دنبال نماید. در آنجا هم به سیره خویش محبوسین را دیدار نمود و به تب مخصوص زندانیان مبتلا گشت. بالاخره در میان مشتی از مردمان بیگانه و در یک کشور بیگانه ناخوش شد و در سن شصت و چهار سالگی با درود حیات گشت.

در دم ولایتین نقطه ای را در قبرستان کلیسا بشخصی که در کنارش نشسته بود نشان داده و بدو گفت «مرا بی سرو صدا در آنجا بخاک بسپارید و شاخصی (آلت تعیین وقت بوسیله آفتاب) بالای قبرم نصب کنید و مرا فراموش نمانید»

ولی مادامی که حافظه بشر بقوت خود باقی است (هاوارد) را کسی فراموش نخواهد کرد. و بدبخت ترین افراد بشر را مورد احسان خویش قرار داده و دل دردمندان را مرهم نهاده است اگر

بشر بتواند نام او را از لوحه خاطر خود پاک کند دفتر اعمال ما یعنی تاریخ نام او اعمال او و رفتار احسان آمیز و فقیر نواز او را ضبط خواهد کرد .

(هاوارد) ابدأ بنکر خود نبود بلکه همیشه در فکر اشخاصی بود که بدون او در جهان پناه و دادرسی نداشتند . در ایام حیاتش تا درجه مهمی بمقصود خویش نایل گشت و خود برای العین نتایج اقدامات خویش را مشاهده کرد ولی نفوذ و قدرت اخلاقی او با جسد او محو نشد بلکه در عالم مانند یک قوه نهائی و غیبی باقی ماند و نه تنها قوه مقننه انگلیسی را تحت تاثیر و نفوذ خویش آورد بلکه کلیه ملل متمدن عالم را تا عصر حاضر تحت تاثیر و نفوذ خویش قرار داد .

(بورک) در وصف (هاوارد) میگوید « او صفحه اروپا را سراسر گردش کسرد تا در اعماق زندان ها و سیاه چال ها فرو رود و در میان عفونت امراض در مریضخانه ها غرق شود و تا در دارالاحزان و ماوای دردمندان سیاحت کند و اندازه و ابعاد بدبختی و افسردگی و خفت و خواری را معین نماید ، تا فراموش شدگان را بیاد آورد و توجه بحال مهجورین نماید و مضیق و بریشانی مردمان عالم را جمع کند و با یکدیگر تطبیق نماید . فکر و اندیشه و نقشه او نوظهور و بدیع و همان اندازه که از قریحه سرشار و متبتع و ژانی مبدعش حکایت می کند از مروت و انسانیت نیز مشحون می باشد . هاوارد برای اکتشاف سفر اختیار کرده و از نظر خیر اندیشی و دستگیری افتادگان و اعانت مظلومان بحریمائی نموده است . و ثمره و فایده زحمات او هم اکنون کم و بیش در هر مملکتی عیان و آشکار گردیده است »

از زمان (هاوارد) رفتار متصدیان و اولیاء امور نسبت بمحبوسین بدرجات بهتر شده است . در اوایل تنها کسانی که اصلاح و بهبودی احوال زندانیان را منظور نظر خویش قرار میدادند مردمان خیر اندیش و نیکو کاری مانند (سازامارتین) و خانم فرای و کسان دیگر که دارای روح مشابه و مشترکی با آنها میباشند . (سیدنی اسمیت) حکایت میکند که زمانی از خانم فرای درخواست نمودم که مرا اجازه دهد تا (نیوگیت) با وی همراهی و ملازمت نمایم

(سیدنی اسمیت) از مشاهده منظر شهر طوری بهیجان آمد که مثل کودکان شیر خوار زار و زار شروع بگریستن نمود . بعد از مدتی در طی موعظه اشاره بدان منظره نموده و گفت « اکنون در این شهر منظره جالب دقت و تماشائی مرئی و موجود است که من بجزرات میتوانم اظهار بدارم که منظره ای رقت انگیز تر و با هیبت تر و با عظمت تر از آن هیچکس در عمر خود ندیده است . در صحنه آن منظر آن زن مقدس در وسط محبوسین تیسره بخت دیده میشود که همه سر باسماں بلند کرده و خدا را میخوانند و آن زن با صدای ملایم و روح نواز خود خاطر دردمندشان را نوازش می کرد زندانیان از مشاهده او احساس نشاط و زندگی در خود میکردند و باو متوسل گردیده او را یگانه شخصی در عالم می پنداشتند که بر آنها رحمت آورده و اظهار محبت بدانها کرده و از آنرو ویرا یرستش مینمودند . این زن یا آنها را تعلیم میداد و یا در خصوص خدا با آنها صحبت مینمود ا این آن منظره ایست که منظر و نمایشگاه خاکدان دهر را در هم می شکند و بدانها می گوید که چند صباح زندگانی مثل باد صحرا میگذرد و از این رو باید خود را با اعمال و کردار خوب برای حضور خدا آماده و مهیا سازیم . حالا وقت بخشش و جود و کرم است حالا موقع دعا و دلجوئی

وتسلی بیچارگان است . حالا وقت آن است که مانند ابن زین‌المقدس و نیکوکار در میان کناهکاران و شکسته دلان و مریضان گردش نموده و کارمنجی آسمانی خود یعنی مسیح را انجام دهیم و در تاریک‌ترین و عمیقترین حفرهای مذلت بشری فرورفته و زحمت بکشیم»

خانم فرای در نتیجه کوشش های متمادی و مستمر و استقامت و ثبات قدم بالاخره يك سلسله اصلاحات اساسی در امور محبس ها بوجود آورد و مخصوصاً برای اصلاح اخلاق و رفتار زنان محبوس کوشش بسیار نمود و اوضاع و احوال آنها را بطوری اصلاح نمود که قضایا اعظم بعد از مشاهده (نیوگیت) در سال ۱۸۱۸ در راپرتی که به (الد بیلی) تقدیم نمودند چنین نوشتند « اگر اصول و نظاماتی که در دستور و نظامنامه او مندرج میباشد اتخاذ گردد و در مورد طبقه ذکور و همچنین امارت اجرا گردد قطعاً محبس را تبدیل بمدرسه خواهد نمود و زندان را به دارالتهدیب و دارالاصلاح مبدل خواهد ساخت و بجای آنکه جنایت کاران پس از رهائی از حبس دوباره با سوء نیت و اندیشه های باطل داخل مردم شوند و در اثر طول مدت حبس و سوء سلوک متصدیان محبس و بدی اوضاع حبس خشونت و فساد اخلاق و شرارت در ذهن شان نقش بندد از اعمال بد خود تائب خواهند گردید و شاید عضو مفیدی برای جامعه بشوند »

خانم (ناتنال) نیز که مثل خانم فرای شهره و معروف نیست همت باصلاح و ترقی محبوسین زندان (وارویک) که شهرش حاکم آن بود گماشت . عدده زیادی از جنایت کاران بهدایت او از راه ضلالت و خطا و زیانکاری به راه تقوی و سعی و عمل بازگشت نمودند .

خانم (ناتنال) بیشتر به هدایت دختران و پسران که در خطا و گناه چندان فرو نرفته بودند می پرداخت . خانم مشارالیه در نیت و اقدام خویش موفق و مقضی الایرام گردید چه تقریباً تمام جوانان و دوشیزگان را بهدایت خویش داخل جامعه نمود .

ولی کمک يك فرد چندان تأثیری در اصلاح یا تهذیب اخلاق جمعیت محبوسین نخواهد داشت . يك چنین قضیه مهمی باید باستعانت قوه مقننه حل شود . یکی از وظایف و مقاصد عمده قانون جلا گیری از وقوع جنایات است بوسیله رفع محرکات و بواعث ارتکاب جنایات .

و مهمترین منظور و مقصد معتقدین به دیسپلین و تادیب و وضع نظامات برای محبس آنست که مزاج عقلی و روحی جنایت کاران اصلاح پذیرد و مجدداً بجامعه ای باز گردند که بدان خطا نموده و گناه ورزیده‌اند . خطاهائی که یکفر بر علیه هیئت اجتماع مرتکب میشود اگر از نظر عدل و انصاف قضاوت کنیم منوط به کیفیات و مقتضیات محیطی است که او در تحت تاثیر آن واقع شده و در میان بزرگ شده و نشو و نما کرده است و نیز فقدان تربیت صحیح و قوانین نامساری و کج و معوجی که جامعه وضع و بوقع اجرا میگذارد در اعمال جنایت کار تاثیر دارد .

در سابق هیئت های اجتماع انتقام خود را از جانباان میگرفت و مانند سباع و حیوانات ضاره با آنها رفتار می نمود ولی اینک از نظر اصلاح و تهذیب آنها رفتار ملایم‌تری در پیش گرفته‌است رؤساء و متصدیان امور محبس تادیبی و تهذیبی (سینک‌سینک) واقعه در ایالت نیویورک این طریقه را در طرز سلوک و رفتار نمود با جنایتکاران معمول داشتند زیرا راپرت (مستراده و ندر) توجه را جلب نمود . مستراده و ندر در راپرت خود چنین نوشته بود « من به سیاست زور و جبر و عنف که تا کنون در دنیا رواج داشته عقیده

ندارم سیاست مزبور عبارت بوده است از زجر و شکنجه و عقوبت جنایت کاران و عدم توسل و اعتماد به سیاستی که بهتر از اخافه و تهدید باشد. مضحك است که این طرز سلوک را لازمه تادیب افراد و موجب ایجاد انتظام و سکون در جامعه می پنداشتند.

من در ضمن تجارب و مشاهدات خود به نکات و دقایقی برخورد کرده ام که از مشاهده آن ها یقین حاصل کرده ام که جنایت کاران هر قدر یست و دنی للطبع باشند معذک دارای قلبی هستند که از اثر محبت و مهربانی متاثر میگردد و دارای وجدان و ضمیری می باشند که اگر بجانب عقل و ادراک معطوف گردد و صواب را از خطا تمیز دهد صفا خواهد یافت و بکار خواهد افتاد. اشخاص جنایت کار نیز هوس و آرزوی زندگانی بهتر را دارند و آنها هم مثل شما میل دارند زندگانی خود را در مجرای بهتری اندازند ولی تغییر سیر و مجرای زندگانی و بازگشت آنها از آن وضع مذلت بار باین زندگی شیرین محتاج به آواز نسلی بخش همدردی و امید است تا آنکه در اخلاق و افکار آنها اصلاح و تهذیب همیشگی باقی بماند و از برکت آن ترقی کند.

بنابراین بر طبق سفارشات و توصیه (مستر ادسون) طرز سلوک با جنایت کاران در محبس (سینک سینک) تغییر کرد و نتایج مطلوبی از آن بزودی بظهور رسید. بجای قانون های غلاظ و شداد قدیم حالا قوانین ملایمی وضع شده و مجازات مجرمین و مقصرین را لغو کرده بود مگر در مواردیکه ضرورت ایجاب کند و نیز مقرر شده بود که وقتی یک نفر مجرم ظرفیت و استعداد قبول اصلاح و تربیت را دارا باشد باید بتقویت و تشجیع او پرداخت.

بسیاری از جنایت کارانی که سابقا اصلاح ناپذیر بشمار رفته بودند و دیگر امیدی به تربیتشان نداشتند در سایه این تدبیر افراد سودمند و مفیدی برای جامعه خود گردیدند و از آن جمع فقط عسده قلیلی بعبادت سابق خود بازگشتند.

این تدبیر در مورد زنان مخصوصا سودمند و مفید واقع شد.

یکی از زنان مسن و تجربه دیده در عبادتگاه موضوع حکومت بر نفس و لزوم اصلاح اخلاق را موضوع نطق خویش فرار داده و آن دورا وسیله نجات و رهائی زنان از بدبختی و شقاوت دارین شمرد. همان زن بعد از شرح فوق میگوید «تأثیر این عمل و رویه در حرکات و سکنات نجیبانه محبوسین و در آهنگ ملایم و نرم شان که حکایت از روح مطیع و فرمانبردار آنها میکند و بالاخره در امتثال و اجرای فرمان و بشاشت و خوشروئی و تعجیلی که در اجرای اوامر مافوق خود ابراز می نمایند معلوم و هویداست.

این عقیده در من رسوخ یافته است که قلب انسان هر قدر از اثر کناره یست و یا در نتیجه حرکات جلف و مغایر آداب عمومی و رذالت و بداخلاقی سنگین و سخت شده باشد ولی در صورتیکه هنوز عقل و ادراک در اقلیم خاطر او حکومت کند و قوه برهان و تمیز در نهادش متمکن باشد با وجود سنگدلی و بی رحمی آواز عاطفه و ترحم و طنین مهربانی و محبت بدان نافذ خواهد گردید و باوجود تباهی آهنگ دلنواز مسیحیت در آن منعکس خواهد گردید.

(کاپیتان ییلزبوری) حاکم محبس (وست بوری) در ایالت (کانکتی کت) با جنایت کاران با مدارا و مروت رفتار میکرد و باحسن سلوک و تدابیر عاقلانه اخلاق محبوسین را تصفیه نمود.

حاکم محبس رشادت اخلاقی را بدرجه ای دارا بود که در روح اشخاص ارجمند و عالیمرتبیه هم نفوذ مینمود . قبل از انتصاب او بدان مقام زندانیان مورد همان گونه معاملات خشونت آمیز کذائی واقع شده و بالنتیجه مفسدت و رذالت تا اعماق روحشان ریشه دوانده بود . ولی کاپیتان (پیلزبوری) آن طرز سلوک و معامله را بکلی تغییر داد ،

جنایات فوق العاده رو به زونی رفته و محبس (وست بوری) دولت را همه ساله دچار قرض هنگفتی می نمود . کاپیتان (پیلز بوری) کاملاً طرز رفتار و سلوک با محبوسین را تغییر داد . کاپیتان همت خود را مصروف باصلاح محبوسین نمود و در سایه حسن سلوک و رفتار محبت آمیز سعی در تهذیب و اصلاح اخلاق آنها نمود . محبوسین را تشجیع و تقویت می نمود که رفتار خود را بنحو بهتری تغییر دهند و راه تقوی و فضیلت را در پیش گیرند . او مقصرین را از قید بخو و غلاده و زنجیر آزاد می نمود و بدانها اطمینان خود را اظهار می نمود . این سیاست و تدبیر اثرات معجزه نمانی داشت زیرا همانطور که کاپیتان (پیلزبوری) اظهار اطمینان بدانها نموده بود آن ها نیز بدو اطمینان می دادند و ریاست و فرمانفرمائی او را با دیده احترام و تجلیل می نگریستند . حسن انتظام و حسن جریان امور در محبس بدیندار گردید و مؤسسه محبس در نتیجه سعی و عمل خویش بدرجه ای رسید که خود را بدون کمک خارجی اداره می نمود . رفتار حاکم محبس با یکی از زندانیان حیرت انگیز بود .

آن شخص قاعتهی مثل رستم داشت و از دزدانی بود که بارها از محبس گریخته و رعب در دل مردم افکنده بود .

و مدت هفده سال در ورطه جنایت غوطه ور گردید . (کاپیتان پیلز بوری) او را خوانده بدو گفت امیدوارم دیگر درصدد فرار بر نیائی و عملیات سابق خود را در اینجا تکرار نکنی . من در حدود امکان وسایل آسایش ترا فراهم میکنم و همیشه دوست و معین تو خواهم بود ولی امیدوارم که تو مرا دچار زحمت نکنی ما در اینجا سیاه چال مخصوصی برای حبس های انفرادی داریم ولی هرگز بدان محتاج نشده و آن را مورد استفاده قرار نمی دهیم غصه و غمی برای من بالاتر از این نیست که درب آن را بروی کسی قفل کنم و از ابناء نوع خود کسی را در آن افکنده کلید را بروی او بگردانم ولی شما هم مثل من در اینجا آزاد خواهید بود و همانطور که من بتو اعتماد کرده ام تو نیز بمن اعتماد کنی این محبس در اختیار تو خواهد بود . . . آن شخص در ابتدا خیلی از این مسئله غمین و گرفته بود ولی چند هفته که گذشت رفته رفته در تحت نفوذ کاپیتان (پیلز بوری) واقع شد . و ملایمت و نرمی او ویرا نرم نمود . ولی روزی به کاپیتان خبر رسید که آن شخص سودای فرار را در مغز خود می بزد و خیال گریز در سردارد . کاپیتان او را احضار نمود و طرف خطاب و مؤاخذة قرارداد آن شخص قیافه عبوس خود را درهم کشید و سکوت اختیار کرد .

کاپی تان اظهار داشت « حالا وقت آن رسیده است که ترا در حبس منفرد بیاندازم و درب سیاه چال را بروی تو قفل کنم . کاپی تان که آدمی کوتاه قد و کوچک اندام بود در جلو روان شد و دزد بهاون در عقب او افتاد وقتی به باریکترین محل آن دهلیز رسیدند کاپی تان روی خود را ببری

دزد برگرداند و نور چراغ را در صورتش افکند و بچهره او خیره شد و پس از لحظه بدو گفت « حالا از تو می پرسم آیا رفتاری که تو با من کرده ای شایسته من بوده است ؟ من هر کاری که موجب آسایش و راحتی تو بوده کرده ام من بتو اعتماد کرده ام ولی تو در ازاء محبت و اعتماد من کمترین اثر اعتماد خود را بمن نشان نداده ای ولی بعکس همیشه سعی داشته که مرا بزحمت اندازی آیا این است شرط دوستی و مهربانی ؟ معذک من حاضر نیستم ترا در چنین زندانی انداخته و درب آن را بروی تو قفل کنم . اگر اندک اثری از اعتماد تو مشاهده می کردم . . . » آن شخص حرف کاپیتان را نا تمام گذارد و شروع بگریستن نمود و صدای خود را با گریه بلند کرده گفت (آقا من در این مدت هفده سال مثل دیو و دد رفتار کرده ام ولی شما مرا آدم پنداشته و رفتاری که شایسته آدمان است با من می کنید »

کاپیتان دست او را گرفت و بدو گفت بیا برگردیم .

دوباره آن مقصر آزادانه در میان حبس شروع بگردش نمود ولی از این ساعت به بعد کاپیتان در قلب او جای گزین شد و افکار و خیالات جنایت آمیز از سرش بدر رفت و دوره حبسش را با خوشی پایان رساند . وقتی تحریکاتی در درون او پیدا میشد و او را به نقض و تخلف عهد و پیمان اغوا می نمود حسن سلوک حاکم محبس را بیاد می آورد و بدوستی او اطمینان می نمود و خیالات شریرانه را از مخیله خود بیرون میکرد .

کاپی تان (بیاز بوری) شخصی بود که وقتی بدو میگفتند فلان محبوس سرسخت قسم یاد کرده است که ترا بقتل برساند فوراً محبوس را احضار مینمود و سر خود را بدست او میداد که بتراشد ولی کسی را اجازه دخول در آن اطاق نمیداد وقتی محبوس حاضر میشد تیغ را بدست او داده و نگاه تیزی باو و بتیغ دستش انداخته و امر میداد که سرش را بتراشد دست محبوس از ترس دچار ارتعاش و لرزه می شد و وقتی از تراشیدن سر فارغ میشد کاپی تان ازجا برخاسته بدو میگفت « بمن اطلاع داده بودند که تو قصد قتل مرا کرده بودی ولی من تصور میکنم هنوز بر تو اعتماد میتوان نمود » زندانی در پاسخ او می گفت « خدا شما را توفیق دهد آقا ! » این است قوت ایمان و اعتقاد در انسان .

(مازور گودل) حاکم محبس دولتی (او برن) نیویورک و مستر (هویر) مفتش محبس هر دو در اصلاح و تهذیب اخلاق محبوسین موفقیت حاصل کردند و جانیان را باحسن سلوک و خوشروئی از منطقه خطا و شرارت دور ساختند و ملکه تقوی را بجای اهریمن بدکاری و شرارت در نهادشان متمکن ساختند .

از پنجاه نفر جانی و مقصر و دزد که در تحت تربیت و هدایت (مستر هویر) بجاده صواب و درستکاری افتادند فقط دونهر عادات بد سابق خود را از سر گرفتند .

این خود حقیقتی است که نمی توان بانظر سطحی بدان نگریست در وصف و تعریف قوه ملایمت

ونجات باید صدها جلد کتاب نوشت تا حق آن کمابندی ادا شود (۱)

یکی از بزرگترین مشکلاتی که بکنفر مقصر بعد از طی کردن و سر آوردن دوره محکومیت و حبس دچار آن می‌گردد موضوع تهیه کار است. او میخواهد کار کند و تصمیم دارد که با امانت و دیانت زندگی کند ولی پلیس هر جا برود مراقب حرکات او است و نشانی‌های او را برداشته و بر علیه او راپرت میدهد.

باینواسطه مقصر بیچاره را مجدداً توقیف نموده و باز او را محکوم مینمایند مقصر هم ناچار خوی دیرین خود را از سر می‌گیرد و وقتی از امانت و دیانت نتیجه‌ای نمی‌گیرد به‌رذالت و دزدی می‌کراید. باین جهت بکنفر که سابقه محکومیت دارد محال است که بتواند متدین و امین گردد (نوماس رایت) که در منچستر بنوع خواهی معروف بود مصاحبت و دوستی زندانیان را اختیار کرد و از آن راه معروف گردید او حائز مقام بزرگی در جامعه نبود و از ثروت و مال چیزی جز یک قلب پر محنت نداشت.

(۱) باوجود رفتار خوب و مروت آمیز متصدیان محابس در بعضی از محبس‌های دولتی نسبت بمحبوسین معذک (ویلیام تولاک) در ضمن مراسله‌ای که بروزنامه تایمز (مراسله مزبور در شماره سوم فوریه ۱۸۸۰ مندرج است) نگاشته از سوء رفتار و معامله با مقصرین جوان شکایت میکنند و میگویند «مثلاً در یکی از جرایم فی‌الدلی اخیراً شرحی از مشاهدات بکنفر در محبس ایالت جرجیا مندرج می‌باشد که علاوه بر اوضاع شنیع و نامطلوب و مفسدت آمیزی که در بین زن و مرد حکمفرما است مقصرین را مجتماً در یک معدن ذغال سنگ بکار و میدارند. آن بیچارگان را در جا‌های کثیف و بلاخیز منزل میدهند و سک و تازی شکاری را به فراولی و نگاهبانی آنها بر می‌گمارند و زیر زنجیرشان میکشند. نگارنده مشروح فوق در ضمن مشاهدات خود جوانان زده ساله‌ای را می‌بیند که از پنج سال قبل از آن تاریخ متحمل آن رفقت و اسارت گردیده است یعنی در سن ده سالگی یکی از قضاة بجرم دزدی او را به‌چهل سال حبس محکوم کرده بود!

صحت این خبر هم از روزنامه‌ای که باقتشار این خبر مبادرت کرده و هم از اخلاق و ملکات عالیة نگارنده آن محرز و مسلم می‌باشد در امریکا محبس‌های بی‌شماری هست که از این تدبیر میباشند و اظهاریه‌ها و مدارک رسمی کاملاً صحت این مدعا را تایید مینمایند آن قاضی که از روی بی‌انصافی مبادرت بصدور چنین حکم سختی بر علیه طفل نابالغی مینماید باید خود در حبس افتد و لذت حکم خور را بچشد ولی بشرط آنکه موجبات خوشی و راحتی او را چنانکه من در مورد یک قاضی امریکائی که محکوم به دو سال حبس گردیده بود مشاهده کردم فراهم نکنند.

قاضی مزبور بجرم ارتشاء محکوم بدو سال حبس گردیده بود ولی اطاقی که او در آن جای داشت بقدری مجال و باشکوه و آراسته شده بود که نماینده یک زندگانی متجمل و لوکس بود نه دارالتادیب و محبس و عجب در آن است که اهالی محل او را آدم زرنگی تشخیص داده و تعجب میکردند که چگونه قانون در مورد اوهم مجری گردیده است.

با آنکه تربیت او ناقص بود ولی در ایام صباوت تعلیمات مذهبی از قادر خود گرفته و خیالات دینی در فکرش از طفولیت راه پیدا کرده بود، تا آنکه به مرحله‌ای رسید که دیگر می‌بایستی با دنیا و شر و شورش روبرو شود و نعمت و نعمت و تلخی و خوشی جهان را ببیند.

در جوانی و ایام بچه‌گی فوراً با مردان و جوانان شریر و بد اخلاق منچستر در آمیخت. این آمیزش مدتی بطول انجامید ولی واقفیت صفای فکر و احساسات درونی او ویرا بر علیه رفقا و مصاحبین بی‌اعتقادش برانگیخت و درسها و تعلیماتی که از مادرش فرا گرفته بود اکنون بداد او رسید.

او بایک جوان مذهبی آشنائی پیدا کرد و منظمآ در عبادتگاه حضور می‌یافت.

در سن ۱۵ سالگی بشاگردی یکنفر ریخته‌گردر منچستر داخل کار شد. در ابتدا مزد او هفتتته‌ای

۵ شیلینگ بود ولی چون بچه باهوش و صبور و ثابت قدمی بود رفته رفته در کار خود پیشرفت حاصل کرد تا آنکه در سن ۲۳ سالگی بمباشرت قالب سازان با حقوق هفته‌ای سه لیره و ده شیلینگ ارتقا یافت. این آخرین میزان حقوق او بود ولی خوبیهای که از او در سنوات بعد مشهود گردید مربوط به عبادت و درآمد او نبود.

زودتر از هر چیز طبقات مجرمین و مقصرین توجه وی را جلب نمود. مقصری که از حبس آزاد گردد دیگر نمیتواند در جاهائی که سابق زندگی میکرده کار کند و اربابان جدید هم تا اخلاق خوبی در او نبینند حاضر بسا استخدام او نمیشوند. حسن اخلاق و طهارت نفس بواسطه طول مدت حبس از وی سلب شده و شاید بدتر هم شده باشد. چنین آدمی چگونه می‌تواند رفتار پسندیده‌ای از خود نشان دهد. در زندان با اشخاصی محشور بوده است که به مراتب از خود او شریرتر و بد اخلاق تر بوده‌اند این است که مقصر مزبور با معاشرین و رفقای سابق خود محشور میشود و کما فی السابق حرفه دزدی و جنایت کاری را پیش می‌گیرد.

یك روز مردی داخل کارخانه ریخته‌گری شد و بسمت کارگری استخدام گردید آن شخص بسیار جدی و ثابت قدم و دقیق و ساعی در عمل بود ولی بعد از چندی معاوم شد که آن شخص از مقصرین آزاد شده است.

از (توماس رایت) استعلام گردید که آیا از قضیه محکومیت آن شخص آگاه بوده است (رایت) اظهار بی‌اطلاعی کرد ولی وعده داد که قضیه را کشف کند (توماس رایت) در همان روز در اثنای کار از آن شخص در ضمن صحبت های دیگر پرسید «قبل از دخول در این کار کجا کار میکردی؟» آن شخص در پاسخ گفت «در خارج از این مملکت کار میکردم» ولی آخر الامر بعد از اصرار زیاد (رایت) و ادامه تحقیقات آن شخص ناچار اذعان نمود در حالی که سرشک از چشمش جاری و بغض راه گلویش را کرفته بود پرده از روی کار خود برداشت و محکومیت سابق خود را اعتراف نمود و ضمناً اظهار داشت که دیگر مایل نیستم شرارت را مثل سابق پیشه خود سازم و امیدوارم که در پرتو استقامت و سعی و عمل لکه‌های کتیف را از صفحه خاطر خود بشویم و آثار شرارت را از خود محو سازم. مستر (رایت) بگفته آن شخص امیدوار شد و اظهارات او را باور کرد و یقین کرد که نیاتش باک و اظهاراتش مبنی بر صداقت و راستی است.

و تمام کارگران را بتاریخ زندگانی او آشنا نمود و حتی بیست لیره از خود بعنوان وثیقه و ضمانت حسن اخلاق او در صندوق کارخانه گذارد

ولی روز بعد آن شخص ناپدید گردیده بود زیرا حکم مرخصی و تیرئه او بواسطه اهمال و غفلت متصدیان امور نسخ و باطل نگردیده بود. فوراً قاصدی را روانه نمودند که او را پیدا کرده و باز آورند ولی قبل از رسیدن او از خانه بیرون رفته و دار و ندار خود را در بقچه ای گذارده با خود برده بود بعد از آنکه یقین حاصل شد که آن شخص بطرف (بوری) رفته است مستر (رایت) فوراً پیاده در عقب او روانه شد. بفاصله چند میل از منیچستر آن فراری بیچاره را در کنار جاده دید که با حالی فکارت و پریشان نشسته است. (رایت) او را از جا بلند کرد و با او دست داد و بدو گفت که جای تو در کارخانه محفوظ است حالا حفظ شغل و مقامی که بتو عرضه داشته ام متوقف بر اخلاق و طرز ساوک و رفتار تو است. اگر مثل يك آدم باشرف و آبرومند رفتار کنی شغل تو بتو داده خواهد شد. (رایت) این بگفت و او را بمنیچستر با خود باز آورد و با یکدیگر داخل کارخانه شدند حسن سلوک و رفتار آن شخص بطرز مطلوب و پسندیده و بحد کافی وثیقه و تمهیدی را که (رایت) آن مباشر باعاطفه و بلند همت نموده بود تامین نمود

این وقایع در افکار (مستر رایت) تأثیری عمیق نمود زیرا بر اثر تجربه بر او معلوم شد که تا چه اندازه میتوان مقصرین و مجرمین پریشان احوال و بیچاره را از اعماق بدبختی و پریشانی با قوه معجز نمای محبت و مهربانی و دلجوئی و همدردی بیرون آورد و از ورطه مخوف سفالت و بد اخلاقی نجات داد (مستر رایت) می گفت این قبیل اشخاص نباید امید اصلاح و بازگشت خود را از دل خود بیرون کنند و جقدر بجا و شایسته است که هر فرد مسیحی بدخول آنها در زندگانی سعی و عمل اهمیت بدهد و در این منظور آنها را مساعدت نماید. این مسئله فکر و حواس او را مشغول نمود و جزء اعمال و منابای او گردید.

تهذیب اخلاق و اصلاح زندگانی مقصرین و هردودین عالم اجتماعی را رسالت و مأموریت خویش می پنداشت و ابفای این رسالت را وجهه همت خود ساخت. ولی هنوز هم کسی پیدا نشد که بدو کمک دهد. لیکن او دارای ایمانی قوی و عزمی آهنین بود و آنقدر ثبات قدم و استقامت در کار خرج میداد تا بمقصود خویش میرسید. (مستر رایت) در نزدیکی محبس (سالرود) زندگی میکرد و مایل بود به محبوسین دسترس پیدا کند. ولی مدتی هرچه کوشید دستش بجائی نرسید. عاقبت یکی از جوانان کارگر ریخته گر خانه که پدرش کلید دار محبس بود برای وی معرفی نامه ای بحضور حاکم تحصیل نمود حاکم بدو اجازه داد که بعد از ظهر روز های يك شنبه برای اجرای مراسم دعا بمحبس برود و ای هنوز هم مجاز نبود که محبوسین را منفرداً ملاقات کند و تحصیل این اجازه را نیز بصبر و حوصله خود حواله نمود

تا آنکه یکروز در موقع خروج از عبادتگاه محبس کشیش محبس جلو آمده و (مستر رایت) را نگه داشت و از او استعلام نمود که آیا میتواند کاری برای یکی از محبوسین که دوری حبسش سر آمده و میل تزکیه و تهذیب نفس در او پیدا شده تهیه کند.

(مستر رایت) در پاسخ وی گفت «آری! من جایزه خواهم کرد که کاری برای او پیدا

کنم» (رایت) همانطور که گفته بود جدیت کرد تا کاری برای آن محبوس آزاد تهیه نمود. وقتی حاکم محبس این قوه و قدرت اخلاقی را از (مستر رایت) مشاهده نمود آزادی بیشتری در ملاقات محبوسین بدو داد. (رایت) محبوسین را فردا فرد ملاقات میکرد و در ضمن مصاحبه باندرز و موعظه میپرداخت سخنان او بقدری در محبوسین تاثیر داشت که بعد از استماع موعظ (رایت) تصمیم منسی نمودند که در اصلاح اخلاق و تهذیب نفس و محو آثار شرارت و بدی از صفحه خیال خود مجاهده نمایند.

(رایت) پیام محبوسین را بزنی و فرزندان شان میرسانید و دوستی و خیراندیشی خود را از هر راه بدانها ثابت میکرد. ملاقات محبوسین مستخلص برای او جزء عادات ثانوی شده بود وقتی محبوسین از قید محبس آزاد میشدند هیچگاه آنها بمنزل و خانمان خود نمی رفتند زیرا همیشه (رایت) با آنها همراه بود. آنها را به خانمان و اهل و عیالشان می رسانید و با بضاعت مزجاة خود بمبلغی برای همیشه چند صباح بدانها می داد و سپس درصدد ندادن و تهیه مشاغل برای آنها برمی آمد.

(رایت) در کلیه موارد موفقیت حاصل میکرد. رفته رفته (رایت) به نوعخواهی و بزرگواری شهره گردید و کارفرمایان بدو ارادت و ایمان پیدا کردند. آنها (رایت) را مرد خوب و خیراندیشی میدانستند و اطمینان داشتند که از مشاوره او زیان نخواهند برد. (رایت) اعتماد کارفرمایان را طوری بخود جلب نموده بود که بنا بدستور او همیشه جنایت کاران و مجرمین مستخلص را استخدام مینمودند. در مواردی که صاحبان کارخانجات در استخدام یکی از مجرمین تامل مینمودند و بانظر تردید بدومی نگریستند (رایت) از خود مبلغی بطور ودیعه و بعنوان وجه الضمانه در نزد آنها میگذاشت و امانت و درستکاری آنها را ضمانت میکرد. این وجوه را صرفه جوئی های زمان مباشرت و نظارت خودش جمع شده بود یعنی آن وقتی که عایدات او به هفته ای هفتاد شلینگ بالغ گردیده بود (رایت) عادت به تظاهر نداشت و کار خود را آرام و بی صدا وبدون جاوه و تظاهر انجام میداد و بهیچوجه مایل نبود سر صدائی در اطراف او بلند شود و شهرتی پیدا کند از بیم آنکه مبادا شهرت زیادی باحسان و نیکخواهی وی برساند.

با این طریق در ظرف چند سال سیصد نفر از محبوسین مبری و آزاد را بکار گماشت یکی از کارهای باور نکردنی و صعب الاجرای او این بود که زنان را از باده گساری و شراب خواری باز داشت.

گاهی اتفاق می افتاد که چندین فرسنگ راه طی میکرد و در نزد شوهر وساطت زنی را می نمود که از شراب خواری دست کشیده و براد تقوی و دیانت افتاده بود و حتی گاه بزنانو در آمده و از شوهر آن زن درخواست مینمود که زنش را در خانه راه بدهد تا او باستظهار شفقت و محبت شوهر خود توبه خود را نشکند و از راه صواب و زهد و تقوی عدول نماید. یکی از دوستان (رایت) حکایت عجیب و حیرت آوری نقل میکند شخصی که در محبس (پر تلند) محکوم باعمال شاقه گردیده بود و در محکومیتش سر آمد و از قید محبس آزاد شد وقتی از محبس خارج شد کشیش محبس نامه ای بدو داد که وقتی به منچستر میرسد به (توماس رایت) بدهد. در محبس سمت سیوری و ماموریت تنظیف را داشت. ولی مستر (رایت) او را به تعمیر جاده ها و طرق گماشت و در اینجا هم اخلاق و رفتار او اصلاح یافت و

در مدارس شبانه یکشنبه و دوشنبه (کان استوول) او را بسمت معلمی داخل کرد .
او بقدری در کسب دانش و معاونات توانائی و قریحه بخرج داد که (استوول) بدو
فوق العاده علاقمند گردید (استوول) را از سوابق اعمال او آگاهی دادند معذک او اهمیت نداده و
قراری برای تدریس او از کتب مقدسه داد و بعد از چندی همان محکوم و مقصر محبس (پرنلند) در
ردیف مشایخ کلیسا در آمد .

جوان دیگری که در یکی از مغازه های بزرگ بسمت مهم و مسئولیت داری استخدام گردیده
بود در اثر مصاحبت شیرین و رفقای نا اهل بیستی گرائید و عاقبت باختلاس مبلغی پول از ارباب
خود مبادرت نمود . بعد از آنکه تفتیشاتی بعمل آمد مختلاس کشف شد و میرفت که مورد تعقیب قرار
گیرد که پدرش به (توماس رایت) متوسل گردید و وساطت او را تقاضا نمود . (توماس رایت)
فورا نزد صاحب کار رفته و از او قول گرفت که از تعقیب آن جوان صرف نظر نماید و مجددا
او را بکار خود مشغول کند و بار دیگر اخلاق او را در معرض سنجش و آزمایش آورد .
نصیحت (توماس رایت) همیشه متحدالمضمون بود و اندرز دائمی او بصاحبان کار این بود « او
را فرصت دیگری بداد » بر حسب اشاره (توماس رایت) صاحب کار دوباره آن جوان را بخدمت پذیرفت
این بار اخلاق و رفتار او جاب رضایت ارباب و صاحب کار را نمود و بیشتر از پیش فکر و
حواس و هم خود را بمسائل کسبی و تجارתי مصروف نمود تا آنکه بالاخره در جرگه شرکاء پذیرفته
شد و بعد از چندی بمدیریت شرکت منصوب گردید . او هیچگاه نام (توماس رایت) را فراموش
نمود و همیشه با احترام و تجلیل نام او را یاد میکرد

(توماس رایت) بعد از آنکه چندین سال از عمر خود را در خدمت خلق سر کرد عاقبت خدمات
وزحمات وی مورد توجه مقامات رسمی واقع شد . (کاپیتان ویلیامز) در راپرتهای سالیانه خود راجع
باوضاع محبس نام او را متذکر میشود و میگوید برای آنکه معلوم شود تا چه اندازه این مرد خیر اندیش
و فروتن و بی بار احسان نموده و نیکی ها کرده و برای آنکه درجه موفقیت او در این کارها واضح
و روشن شود اشاره بیک نکته از نکات زندگی او کافی است و آن اینست که از نود و شش
نفر مقصرینی که مصاحبت او را اختیار کردند و همدم و همراز او شدند تنها چهار نفر
مرتکب عملیاتی گردیدند که دوباره آنها را به کنج زندان کشاند نکته ای که مایه خوشوقتی و
سرت می باشد آنست که (توماس رایت) بطرز حیرت آوری اعتماد جنایت کاران
و مقصرین را بخود جلب نمود . بیچارگان و بد بختانی که در کنج زندان افتاده بودند جز او بکسی
اعتماد و توکل نداشتند . این اعتماد و توکل ناشی از رفتار ساده و محبوب و گردار پندرانه و دلپسند او
بود « در بسیاری از موارد (مستر رایت) نمی توانست مشاغلی برای محبوسین مستخلص تدارک کند
در این موارد یا از کیسه خود بدان ها وجهی قرض میداد و یا از میان دوستان خود پولی برای آنها
جمع آوری میکرد که با آن پول مهاجرت نمایند . باین طریق او ۹۴۱ نفر از محبوسین و مقصرین
مستخلص را بمهاجرت از وطن خود و ترک مصاحبت رفقای دیرین مساعدت و ترغیب نمود حتی گاهی
مقصرین و آزاد شدگان با او در انجام عملیات نوع خواهانه مشارکت و معاضدت می نمودند . مثلا

آنها به تهیه و تدارك مشاغل برای دوستان خود و جمع آوری اعانه برای مهاجرین می پرداختند باین طریق دایره احسان و مبرات و صدقات وسیع تر شد و از يك عمل نيك و مستحسن عمل پسندیده دیگری بوجود می آمد. یکی از مهاجرین بینوا که با امریکای شمالی رفته بود در سال ۱۸۶۴ به (مستر رایت) مراسله ای نوشت و او را « پدر معنوی عزیز » خطاب نمود و لفا دو لیره برای دارالتهدیب مردانه لندن ارسال داشت. مهاجر دزبور که در اینموقع صاحب ثروت و منالی گردیده بود در مراسله خود شرح ذیل را من باب سپاسگذاری علاوه نمود « موفقیت کنونی خود را مرهون کمک پدرانه فراموش نشدنی شما میدانم. زیرا شما بهترین و مهربان ترین و یگانه دوست ناصح من در روی زمین بودید شما مرا بدست خود تنها از قعر مذلت بیرون آوردید و از يك زندگانی شرارت بار و جنایت آمیز نجات دادید وقتی که همه خالق از من روی بر تافته و مرا آدمی بی اعتقاد و کافر و خانه بدوش و آواره و ولگرد می دانستند تو مانند پدر ان جوان مینر و مسرف مرا با جبهه گشاده و آغوش می پذیرفتی و براه تقوی و درستکاری هدایت می نمودی و قاب جوان مرا با امید ایام خوش و فرحناک آینده امیدوار می ساختی و اندر زهای پدرانه خود را با بیانات روشنی مبنی بر امید بعالم باقی می آمیختی و نصیحت این جهان را با وعده های امید بخش و روان افروز آن توام می نمودی خدا ترا توفیق عنایت فرماید پدر عزیز! خدا اجر جزیات عنایت فرماید!

من هر وقت اعمال نیک و مساعی جمیلی که در مورد هموعان خود مبذول میداشتی بخاطر می آورم اشک چشمم بیاد کار آن زمان جاری میشود »

(مستر رایت) در عین حال هر روز در کار خانه ریخته گری از ساعت پنج صبح تا شش بعد از ظهر و گاهی هم بیشتر کار میکرد. در ساعات فراغت و اغاب یکشنبه ها بکار هائی که برای خود می تراشید اوقات خود را مشغول میداشت.

این کار ها عبارت بود از رسیدگی به محبس به دارالتربیه به مدارس یکشنبه یا سرکشی بخانه مردمان بد بخت و مقصرین (مستر رایت) حالا دیگر پیر شده و شصت و سه مرحله از مراحل عمر را پیموده و مزاجش رو بفتور و ضعف گذارده بود تا کنون چیزی نیاندوخته و صرفه جوئی نکرده بود زیرا کلیه عوائد اضافی خود را در راه اعانت و تهیه وسایل مهاجرت محبوسین صرف کرده بود اغلب اتفاق می افتاد که خود را بخاک سیاه می نشاند و با کمترین وسایل اعاشه امرار مینمود و همیشه بخود می گفت چون من امروز متنعم هستم حق ندارم مردمان پریشان احوال و مستاصل را از این تنعم محروم کنم. دولت وقت بی اهمیت خدمات و جانفشانی های (مستر رایت) برده و بام تقدیر و هم استفاده از خدمات او مقام مفتشی سیار محابس را با حقوق سالی هشت صد لیره بدو عرضه نمود ولی او بدون تامل از قبول آن مقام معذرت خواست و اظهار داشت اگر تن بقبول این کار دردم در جرگه مأمورین دولت در آیم دیگر محبوسین مرا بدوستی خود نخواهند پذیرفت.

بالتیجه اهالی منچستر در صدد بر آمدند که مبلغی از میان خود برای خرید عایدات سالیانه که معادل مزد هفتگی او بود جمع آوری کنند. این مبلغ عشر و جوهری بود که در نتیجه زحمات و جد و جهد او عاید دولت می گردید. از صندوق اعانه سلطنتی مبلغ یکصد لیره بوجوه اعانه فوق الذکر داده شد. اهالی منچستر باقی را برعهده گرفتند باین معنی که مبلغی جمع آوری کردند که جمعا

بالغ برسالی ۱۸۲ لیره گردید این مبلغ که تماما معادل مبلغی بود که (مستر رایت) از کاریه‌مو خود تحصیل میکرد بدو داده شد.

مستر (ج. ف. وائس) عکس «مرد سامری خوب» را هم برای انجیل و اظهار قدر دانی از رسام آن وهم بنام احترام آن نوعخواه ارجمند و عالی‌مقام یعنی (مستر رایت) تقدیم جمعیت منچستر نمود. این عکس در محل بسیار باشکوه و عالی در طالار شهر منچستر گذارده شد.

(مستر رایت) هنوز بامور نوعی خود می‌پرداخت و مانند (هاوارد) که محبس های مملکت را سرکشی می‌نمود او نیز از شهری شهری و از قصبه‌ای بقصبه دیگر رفته و مؤسسات چندی را از قبیل مدارس صنعتی (ردهیل) و مؤسسات محبوسین و مجرمین را در نقاط مختلف مملکت سرکشی می‌نمود، او بیشتر هم خود را صرف تربیت اطفال فقیر نمود که همیشه خود را بطرز آبرومندانه اداره کنند و از دخول در کارهای جنایت آمیز کناره‌کنند.

جهالت و سرمشق بد در نظر او منشاء کلیه شرارت ها بود و برای قلع و قمع ریشه شرارت متوسل بتعلیمات مذهبی و آسمانی گردید

مستر (کابدن) که در آن موقع علمدار نشر سیستم تربیت ملی بود تحت تاثیر (رایت) واقع شد یعنی (رایت) او را وادار ساخت که آن سنخ تربیت را اجباری کند زیرا در نظر (رایت) آن طرز تربیت یکی از وسایل اولیه و موثری بود برای تخفیف جنایت و مسکنت و فقر. علاوه بر مدارس ابتدائی مدارس تهذیبی و بانک های یکشاهی (مقصود از بانک های صرفه جوئی است) و دسته‌ای بنام سیاه کفشان دایر نمود

هرجا عمل خیری انجام می‌گرفت کمک اوحتما الزام پیدا می‌کرد اشتیاق او همیشه این بود که در تمام دقائق و آنات مشغول باشد. شعار زندگی او این جمله بود «کار کن کار کن تا مدتی که روز نامیده می‌شود زیرا شب درلی است»

وقتی به سن هشتاد و پنج سالگی رسید مزاج و بنیه اش با سرعت روی بتحلیل گذارد. باوجود کبرسن وضع مزاج هیچگاه از ورود اشخاص بخانه خود روی بر نمی‌تافت مخصوصا بیچارگان و محبوسین آزاد یا مقصرین را با بشارت و جبهه گشاده می‌پذیرفت. مزمو ر بیست و سوم را همیشه کلوت مینمود و در پایان هرروز او خود را بسر منزل اصلی نزدیکتر میدید در عریکه جهان موفقیت حاصل کرده و نوبت او اینک سرآمده و میرفت که پای از میدان مبارزه حیات بیرون بکشد. روز چهاردهم آوریل ۱۸۷۵ در کمال آسودگی و راحتی رخت از جهان کشید و به آرامگاه ابدی خود شتافت. زندگانی (رایت) از آن زندگانی هائی بود که کاملا بهزیستنش میارزید.

(رایت) چنانکه قبلا اشاره شد بجنایت کاران اعتماد و اطمینان مینمود و باین وسیله موفق ^{جست} اخلاقی آنها گردید زیرا درپرتو اعتماد خصات هائی که در وجود بشر گاهن میباشد ظاهر ^{مستخلص} میگردد. قلب هر فردی از افراد بشر بر اثر اطمینانی که از شما مشهود میافتد متاثر می‌گردد و اگر شما واقع میشود حس اطمینان در همه جا مگر در بعضی موارد که اشخاص از روی

بیدقتی و برخلاف اصول شرافت و درست کاری بار آمده باشند موجب جلب اطمینان می گردد یعنی هر که بدیگری اطمینان کند او نیز متقابلاً خود را تسلیم طرف خود مینماید و بدو اعتماد میکند . همیشه باید در خوبی اشخاص تفکر کنیم

ارد (بورلیک برانک) میگوید «کسی که در باب دیگران به بدی تفکر کنند قطعاً در وجود او یک روح رذل و افکار پست و فرومایه‌ای کامن میباشد» ممکن است گاهی هم فریب بخورید و دیگران از اعتماد شما سوء استفاده نموده و بشما خدعه نمایند ولی فریب خوردن بهتر از بی انصاف بودن و حق شکنی کردن است .

تاچندی پیش توده ملت انگلیس از زیارت اماکن عمومی محروم بودند . روز های تعطیل درب عمارات و ابنیه بزرگ را بروی مردمان طبقات پایین می بستند مگر بروی اشخاصی که جواز مخصوصی تحصیل میکردند و یا مبالغی بعنوان حق ورود به مستخدمین جزء و فراشان موزه ها و دارالفنونها میدادند تا نفایس و نوادر موزهها را بدانها نشان دهند . موزه انگلیس بسته شده بود کالاری های بسته شده بود معبد (سن یال) و عمارت (وست مینیستر) بسته شده بود . قصر (ویندزر) و برج و درب عمارات پارلمان و کلیه عمارات و ابنیه عمومی و محل جمع آوری نوادر و تحف و آثار گرانها و کار های صنعتی بروی همه مگر معدودی بسته شده بود . گوئی صاحبان ابنیه و عمارات و موزه های مزبور تصور میکردند که اگر عامه را اجازه ورود دهند بید رنگ چوب ها را با قلمتراش خواهند تراشید و احجار را خرد و خراب خواهند کرد و ابنیه عالی و مجلل و امکانه مقدسه را متلاشی و خراب خواهند ساخت .

وقتی صحبت استفاده از عمارات و ابنیه قدیمه بمیان آمد فریاد مردم بلند شد که صدمه و خرابی جبران ناپذیری به نفایس و نوادر آثار قدیمه خواهد رسید و شاید بعضی از آثار گرانهای موزهها دزدیده و یا ملعبه جاهلان گردد . از این گذشته باز کردن درب موزهها و ابنیه قدیمه و گذاردن نفایس و آثار قدیم در معرض مشاهده مردم از عارف و عامی خود یک عمل نوظهور و بدعتی است !

معدالك بواسطه عناد و ابرام و فشار زیاد (مستر هیوم) از مقامات مربوطه فرمانی داین به افتتاح موزه بریطانی صادر گردید . اجازه داده شد که محتویات موزه در معرض مشاهده عموم گذارده شود و همان طور که پیش بینی شده بود سیل تماشاچی بطرف موزه روان شد . قبل از صدور فرمان و افتتاح عانی موزه فقط دسته های پنج یا شش نفری را اجازه ورود میدادند و یک نفر مامور (یک نوع پلیس در لباس معمولی) تماشاچیان را طواف میداد و در هر گوشه چیزی از نفایس و آثار موزه بدانها نشان میداد . وظیفه دیگر این مامور آن بود که از تخطی و تجاوز بت شکنان و شمایل خراب کن ها جلوگیری کند و مراقب آنها باشد که مبادا فرصتی پیدا کرده و تحسف تمین و نوا در موزه را در هر گوشه که بچنگشان افتد ضایع کنند یا بدزدند .

بهر حال حکم قطعی پارلمان صادر شد که موزه بریطانی باید بروی قصابان نانواها . سربازان خیاطها و سوزن کارها . خرازی فروشها و خدمتکارهای عمومی مفتوح شود . بعد از تهاجم و